

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۷ جولای ۲۰۱۵

المان از آبشار نیاکارا!!!

لالان و سرگردان - اما نه به مانند "یهودی سرگردان"^۱ - در "قطی هزار قات و قوت"^۲، که قطی عطار هم نسوارش نیست، می‌گشتم؛ می‌گشتم تا پل پای گمشده ای را یابم. چنانچه همیشه دیده ام، گمشده و مفقودالثر را نیافتم، اما چیزی را یافتم، که به مانند صدهای دیگرش، سر شده و به آخر نرسیده است!!! حدیث دلاکان لب دریای کابل به یادم آمد، که اولاً سرها را قطار تر میکردند، و بعد به نوبت کل کرده میرفتند. و بسا اتفاق می افتاد، که سرهای زیاد را تر میکردند ولی به گل کردن کل آنها نمیرسیدند. برخاسته از همین حالت نیرنگی، اصطلاح شیرین، گزنده و کنائی "صد سر را ترکردن و یکی را هم کل نکردن" جور شده و ورد زبان کابلیان نازنین و گیگوی و رموزفام^۳ گردیده است.

خلاصه که نوشته ای یافتم، از سنخ و جنس "طنز" و طیره و مسقرگی^۴. گفتم اگر کمی سر و صورت و لاین و دینش درست شود، نکته ای بسته را در بر گرفته و قابل عرضه خواهد شد. و

^۱ - در زبان عوام کابلی، "یهودی" را ممثل "سرگردانی" میدانند، که یقیناً با گذشته قدیم و پریشان این قوم ارتباط دارد. وقتی ترکیب "یهودی سرگردان" (با کسره اضافه و یا بدون آن) را، که "سرگردانی" را با "یهود" یا "یهودی" پیوند میزند، بر زبان می آریم، مراد از "افاده غایت سرگردانی" است.

^۲ - "قطی هزار قات و قوت" کنایه از "کمپیوتر" است، که "قطی عطار" پیشش نمی‌زند!!! اگر به دل مه باشه، "کمپیوتر" را به نام "قطی عطار فرنگی" یاد خواهیم کرد، ولو که لفظاً بسیار کشال هم هست!!! "قطی عطار" در کلام بزرگانی چون شیخ سعدی شیرازی، در کسوت "طبل عطار" آمده است.

^۳ - "رموزفام" اصطلاح زیبای کابلی و تلفظ عامیانه از "رموزفهم" است. کلمه "رموز" (به ضم اول) جمع عربی کلمه عربی "رمز" است، که در زبان عوام "رموز" (به فتح اول) تلفظ میگردد؛ و "فام" هم تلفظ عامیانه از "فهم" عربی است. پس "رموزفهم" و "رموزفام" به کسی اطلاق میگردد، که به باریکی رمزها و اسرار پی ببرد و زود به کنه موضوعی برسد و به اصطلاح پشت ورق را بخواند.

^۴ - کلمه عربی "مسخره" را زبان عوام و خصوصاً زبان عامیانه کابلی "مسقره" تلفظ میکند، که وقتی "ی" مصدری یا "ی" اسم مصدر را بر آن وارد کنیم، از آن "مسخرگی" و "مسقرگی" درست میشود. این کلمه در اصل عربی آن منلول دیگری داشته است، که مطابق به آن "مسخره" کسی ست، که هرکس بتواند بر وی کاری را تحمیل کند و به اصطلاح سر شانه هایش بالا شود. مگر در اصطلاح دری ما آدم خوش طبع و بذله گوی و شیرینکار را "مسقره" گویند، چنان که مشهورترین مسقره زمانه ما، همانا "سردار غیاث" بود، که مسقره دربار اعلیحضرت ظاهرشاه بود و در نزد عوام به "غیاث مسقره" شهرت داشت.

میبینیم، که "مسقره" و "مسخره" در زبان دری ما - و بالخاصه در تعامل زبان شفاهی کابلی - حالا معانی کاملاً متفاوت را افاده میکنند، ازینرو باید در هنگام نوشتن متوجه املاى درست هریک باشیم و "مسخره" را به جای "مسقره" و "مسقره" را در عوض "مسخره" ننویسیم!!! یکی از مثالهای این لغت را در اصطلاح زیبای "مسقره ره مردار کردن" (مسقره را مردار کردن) مییابیم، چنانچه گویند: "فلانی دگه مسقره ره مردار کد!!!!"؛ یعنی گپ را به فضیحت کشاند.

اینست مقاله ای، که به حیث اولین مقاله ماه جولای ۲۰۱۵ تقدیم خواننده ارجمند میگردد؛ این بار مگر استثناءً از شهر همبورگ. مقاله مأخوذه تاریخ نهم جون ۲۰۱۱ را خورده است؛ یعنی یک "پخته بر بالا" چار سال پیش تخت را. امید است، که در تکمیل مفکوره ای، که چار سال پیش در ذهنم مجسم گشته بود، رشته تسلسل را رها نکنم و آنچه را در آن وقت میخواستم بنویسم، اکنون بدان دست یابم. بعضاً شب فراموش میکنم، که چاشت چه خورده ام، و من با چنین یک حافظه چلوصاف مانند، ولی در هر حال "کمخور بالانشین"، میخوام داستانی را با تمام بونه و چونه و زیره و پودینه اش، مجسم سازم و صفحات بیگناه و معصوم کاغذ سفید الکترونیکی را با آن گناهگار و سیاه بسازم؛ وای بر من!!!

و اینست اصل آن مقاله، که بعد از دستکاری و پینه زندهای ممتد و تا حد زیاد "پینه نی" و به گفته ایرانیان "ناجور"، تقدیم حضور اشرف خواننده بخشایشگر میگردد:

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - نهم جون ۲۰۱۱

الامان از آبشار "نیاگارا" طنز

نمیدانم چه اندازه از خوانندگان گرامی "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" آبشار "نیاگارا" را از نزدیک دیده اند؛ و اگر ندیده اند، لاقلاً نامش را شنیده اند. اما "شنیده کی بود مانند دیده!!!"

این مثل معروف کابلی ظاهراً مأخوذ است از بیت ذیل که از بزرگان به ما رسیده است:

محمد دیده و موسی شنیده
شنیده کی بود مانند دیده

بیت مترتب است بر دو روایت دینی؛ یکی داستان موسی و کوه "طور"° - "طور سینا" - و دیگری قصه محمد و "معراج". به صحت و سقم روایات دینی نمیخواهم هیچ تماس بگیرم، مبادا "مرغ تکفیر" در راه باشد. میگذارم که درست و نادرست این روایات را از زبان همکاران گرانقدر و وارد پورتال بشنوم؛ خاصتاً از زبان داکتر صاحب "امین الدین سعیدی" که در مورد موضوعات دین اسلام قلم میزنند؛ و جناب "آزاد" صاحب - آزاد ل. - که از قلب کابل نازنین به تحقیق و کاوش و نقد آزادانه و بی ترس و لرز چنین موضوعات میپردازند.

در روایات قرآنی آمده است، که موسی در کوه طور خواهان "لقاء الله" یا "دیدار الله" گشت و گفت: "آرنی" یعنی "خود را برایم نشان بده!!!". آواز غیبی به گوشش رسید، که "لن ترانی" یعنی "هرگز ما را دیده نمیتوانی!!!" و یا "هرگز طاقت دیدن ما را نداری!!!" و شیخ اجل سعیدی شیرین سخن این نکته را چه زیبا، ولی گزنده، در قالب نظم ریخته است:

چو رسی به کوه سینا، "آرنی" مگوی و بگذر
که نیرزد این تمنا، به جـواب "لن ترانی"

۴ - در سوره "والذین والزینون" (قسم به انجیر و زیتون) خوانده ایم، که سپس خداوند در آیه بعدی آن، "و طور سینین" گفته و به "کوه سینا" قسم خورده است. بعض کسان "تین و زیتون" را با نام دو کوه در شام پیوند میزنند، اما من صورت اول را محکتر میدانم.

شاعر می‌خواهد بگوید، که وقتی به کوه سینا رسیدی، هرگز خواهش و سؤال "آرنی" را بر زبان مران، مبادا که جواب "لن ترانی" را بشنوی!!!
بعضاً آن مثل را به شکل مصدری هم آورده اند، یعنی: «شنیدن کی بود مانند دیدن!!!»
که احتمالاً بر بیت ذیل یا کدام یک از آخواتش ترتب دارد:

ترا دیدیم و یوسف را شنیدیم
شنیدن کی بود مانند دیدن

درین بیت نیز شاعر بر روایات دینی مکث میکند؛ از حُسن و جمال "یوسف" و "محمد" حکایت کرده می‌گوید:

اگر از حُسن "یوسف" گپ می‌زنیم، آن را شنیده ایم و از شنیدگی می‌گوئیم، مگر ای "محمد"، جمال "تو" را خود به چشم سر دیده ایم و میدانیم که از دیدن تا شنیدن فرسنگها فاصله است!!!
وقتی از "دیدن" می‌گویم، مراد "دیدن مستقیم" و "شُهود عینی"^۶ و به اصطلاح فرنگی "لایف" است، نه دیدنی، که مثلاً از روی عکس و فلم و ویدیو و امثالهم باشد!!!

بلی خواننده گرانقدر؛ تا در برابر و در پای "آبشار نیگار" ناپستی و به اصطلاح فیشنی و مدرن "قرار نگیری"، عظمتش را درک و شُهود کرده نمیتوانی. من خود و شخصاً سه بار به دیدار این پدیده شگفتِ طبیعت رسیده ام و میدانم که "عظمت" یعنی چه؟؟؟
هوای به گفته گورگویان کابلی "متغرغر"^۷ را - که گهی باد است و گهی باران و گهی جاله (ژاله)، که میوزد و میبارد و میتازد؛ و گاه آفتاب جهانتاب است که از زیر ابرهای سرکش، سرمیکشد - حتماً دیده آید. در چنین هوایی با استفاده از لحظات آفتابی سوار بایسیکل شده و خوش خوشان^۸ و خرامان خرامان در مسیری به راه افتیدم.

در شهر دوست داشتنی "برلین" مسیر بایسیکل سواران را در کنار پیاده روها - و اکنون حتی سرکها و خیابانها نیز - کاملاً مشخص و آراسته ساخته اند؛ در حدی که آدم بدون دغدغه و تقبل خطر ترفاکی سوار بایسیکل می‌گردد و ساعتها راه می‌پیماید. و عجیب کیفی دارد، که انسان بدون تشویش خاطر تنهای تنها با بایسیکل رانوردی میکند؛ نه خود کسی را مشویش میگرداند و نه از ناحیه دگران دچار تشویش می‌گردد. با خود است و با افکار لایتناهایی، که هر لحظه در ذهنش خطور همیکند و از اولین و آخرین خبر همیدهد. گهی رهسپار جابلقا می‌گردد و گاه از

^۶ - کلمه عربی "شهود" - به عین حرکات "ضمّین" - در عربی در دو معنای متفاوت به کار میرود:

- یکی مصدر ثلاثی مجرد که در معنای "دیدن" است و وقتی می‌گوئیم، "شُهود عینی" یعنی "به چشم خود دیدن".

- دوم این که "شهود" جمع عربی "شاهد" است و "شاهد" که اسم فاعل از مصدر "شُهود" است، اصلاً در معنای "بیننده" است؛ پس "شهود عینی"؛ یعنی "شاهدان عینی" و در معنای گواهان یا کسانی که قضیه ای را به چشم خود دیده باشند.
در زبان دری حالت دوم بیشتر تداول دارد، اما به حالت اولی نیز برمیخوریم - بالخاصه در مسائل شرعی؛ و "شهود کردن" معنای "دیدن به چشم سر" را دارد.

^۷ - "متغرغر" کلمه طنزی کابلیان نقاد و خوش طبع است، که آن را بر سبیل مسخرگی و استهزای زبان عربی ساخته اند. گویا طنزگویان باریکبین کابلی این لغت را از مصدر "تغرغر" درست کرده اند و آن مصدری ست جعلی و خیالی و "طیره گویا" که بر "غر و غر" آسمان ابتناء یافته است. طنزگویان و قلی پرانان کابلجان، گویا این مصدر مجعول طنزی را به حساب صرف عربی از باب "تفعّل" - از جنس "تفرعن و تخلخل و تزلزل و تمسخر و تذبذب و تبختر" - ساخته، ولی صرف "اسم فاعل" آن، یعنی "متغرغر" را، صرف میفرمایند.

^۸ - "خوش خوشان" ترکیب زیبایی قیدی دری ست، و در معنای "به فراغت خاطر" که از زبان کابلیان نازنین بسیار شنیده شده و در کلام بزرگان قدیم نیز تداول فراوان داشته است. فارسی ایران این اصطلاح زیبا را به کار نمیرد و در عوض "خوش خوش" را استعمال میکند، و "خوش خوش" هم بعضاً از زبان بزرگان شنیده شده است.

جابلسای عالم خبر میگیرد. و چه زیباست که ذهن آدمی چنین آزادی نامحدود را دارد و اگر بگویم که انسان فقط در ذهن خود آزاد است و آزاد آزاد، سخنی دور از صواب نگفته ام؛ اگرچه انسان مُدام با خود و افکارش تنهاست، ولو که ظاهراً در جمع و اجتماع هم باشد. اما برای تمرکز کامل فکری، تنهائی ظاهری نیز شرط است و تنها در چنین حالت است، که آدمی میتواند با خاطر آسوده و بدون دغدغه ماحول، افکارش را بپرورد و به تفکر اند رود. شاید از همین خاطر بسا کسان تنهائی و لحظات تنها را خوش دارند و از دل و جان شیفته آنند. ولی نگوئید که "تنهائی، تنها به خدا میزبید!" کسانی، که با خود جور آمده نمیتوانند، از تنهائی گریخته و به آغوش جمع پناه میبرند. من مگر شخصاً از تنهائی هرگز رنج نمیبرم و خوش دارم که بعضاً با افکار خود کله و نگ گشته و با خیالاتم بازی نمایم. و بایسیکل سواری را در پهلوی مزایای دیگرش، از همین سبب نیز بس دوست میدارم و تا حافظه ام قد میدهد با بایسیکل سواری انس و الفت و خوی گرفته ام؛ انس و الفتی عجیب و غریب. از موتروانی و موتردوانی هرگز خوشم نمی آید و ازینجاست که نه موتر دارم و نه لایسنس و نه در فکر آن بوده ام، که روزی در پشت جلو موتر بنشینم. چه کنم که مثل "ما غریب و دوده غریب" در حد من و بایسیکل لقه و غراضه ام به وجه احسنش صادق افتاده است. مگر این نکته را نیز منتفی نمیدانم، که اگر موترواتی را بلد میبودم، و موتر میداشتم، شاید در فارمولبندی خود تا این حد از جزم و تحجر کار نمیگرفتم. به هر صورت؛ همین خر به فرمان^۹ را با هزاران رولس رایس و مرسیدس بنز و مرسیدس منز، برابر نمیکنم. در ایران "بایسیکل" را "دوچرخه" ترجمه کرده اند، که ترجمه ای ست باللفظ و تحت اللفظ یا لفظ به لفظ از زبان انگریزی. عجیب اختلافات سلیقه ئی موجود است بین دری افغانستان و فارسی ایران. مثلاً در ایران "موترسایکل" انگریزی را "موتور" گویند و "موتور" ما مردم را "ماشین"؛ و ازین قبیل بیش و بیش.

وقتی خرد بودیم و با بچه ها - چون "بچه ها" میگویم مرادم از مدلول دری خود ما و "پسران" است. در ایران "طفل" عربی را با کلمه "بچه" افاده میکنند؛ خواه پسر باشد و یا که دختر. مردم عوام کابلی "طفل بسیار خرد" را با ترکیب بس زیبای "بچگچه" و یا "بچگچه" بیان میکنند. چنان که اگر طفلی چیزی را خراب کرد، گویند:

«خیر اس، بچگچه اس، غرضش نگی!!!»

(خیر است، بچگچه است، غرضش نگیر!!!)

بلی برادر جان شیر؛ در آوان بچگی "موترسایکل" یا "موترسایکل" را به تقلید از بچه های کوچه، "موتر پتیتی" یاد میکردیم، که مترتب بود بر آواز متوالی "پت پت و پت پت". وقتی در ردیف آواز و صوت رسیده ایم، چرا از اصوات - به معنای واقعی آن - در تداول محاوروی کابل سخنی بر زبان نیارم؟؟؟ در تداول کابل جان صوت را در سه کتگوری تقسیم میکنند:

- یکی آوازی که فقط یک بار شنیده شود، و من آن را "صوت یکباره" مینامم؛ مثل "جرنگ" در جمله "گوشم جرنگ کرد" یا کلمه "فس" در جمله "باد بایسیکل فس رفت" یا "ترق" به مانند

^۹ - در زبان عوام کابلی "خر به فرمان" را نیز بسیار میشنویم، که کنایتاً مراد از "بایسیکل" است. ببینید، که خر که خر است، هم وقتی گاه و جوش نرسد، نافرمانی میکند، مگر بایسیکل بیزبان نافرمانی را یاد ندارد، مگر این که بادش رفته باشد.

"زهره اش تَرَق ترقید". کلمات "فِس و تِنگ و تَنگ و تُنگ و چِرَنگ و گُرُم و دَم و دَمب و گَدَم و گَدَمب و گَرَم و گَرَمب و دَنگ و دِنگ و دُنگ و ... " از همین قبیل اند.

– ولی اگر همین کلمات صوتی را مکرراً و به صورت مضاعف بر زبان آریم، از آنها "اصوات متوالی" یا "اصوات متواتر" یا "اصوات پیروی‌دیک" را اراده می‌کنیم؛ چنان که گوئیم:

"تَرَنگ تَرَنگ"، "دَب دَب"، "تَنگ تَنگ"، "دُگ دُگ" یا "دِگ دِگ" و امثالهم. مثلاً گوئیم:

"دلم دُگ دُگ می‌کنه"، "تَنگ تَنگ گریانه شروع کد"، "ماهیگک دِگدِگی"!

– حالت سوم "اصوات متداوم" یا "اصوات پیهم" و یا "اصوات لاینقطع" است و آن وقتی ست که عین صوت پیهم و بدون انقطاع به گوش برسد؛ مثلاً: "بَنگَس، چِرَنگَس، چُرَنگَس، چِرَس، بَرَس، شُرَس، شَرَس، فُرَس، قُرَس، شِیوس، ... " و امثالهم.

پس اصواتی، که از اشیای مختلف برمیخیزند، در زبان محاوره کابلیان یا "مقاطع" اند مثل "فِش، کَش، تَپ، مِس، پُس، دَم، گَدَم، گَرَمب". یا "متوالی و متواتر" اند مثل "چِرَچِر، بَرَبِر، شُرُشُر، قُرُقُر، پُس پُس، زُنک زُنک، چُرَنگ چُرَنگ، دَم دَم، گَدَم گَدَم، گَرَمب گَرَمب، چِرَب چِرَب، مِس مِس، ...". و یا اینکه متداوم و پیهم و نامنقطع اند، مانند "چِرَس، بَرَس، شُرَس، قُرَس، بَغَس، شَرَنگَس، تَرَنگَس، گَرَمَبَس، چِرَنگَس، چِرَپَس، شَرِپَس، شَرَقَس، ...".

اگر روزی فرصت پیدا شد در مورد اصوات زبان عامیانه کابلی و اهمیت افادوی آنها که حکم "قواعد خاص" "دستوری عامیانه" را به خود گرفته اند، به تفصیل خواهم نوشت.

در هر حال دیده میشود، که مثل "از گپ گپ میخیزه" واقعاً صحت دارد!!! چون گپ در کجا بود و به کجاها رسید و اگر جلوش گرفته نشود، به ناکجاها هم خواهد کشید!!!

اجازه یک شیرغلت دیگر را از خواننده عزیز گرفته و بعد به اصل داستان میپردازم:

در بالا از کلمه "تمرکز" زکری به میان آمد و چون این نوشته بیشتر بر شرح و تحلیل لغات میلان یافته است، بگذارید که اندرین باب هم چیزی گفته شود:

کلمه "تمرکز" و فاعلش "متمرکز" از لغات غلط و "اغلاط مشهور" زبان دری و فارسی ست که در تمام قلمرو زبان دری/فارسی بلااستثناء مورد استعمال میباشد. در یکی از مقالاتم – و ندانم در کدام یک؟ – بر سجل و سوانح این لغت نادرست، ولی مشروع و جایز به اندازه کافی مکث کرده ام. درینجا اندک شرحی از "غلط بودن" این دو لغت تقدیم خواننده ارجمند پورتال "افغانستان آزاد – ازاد افغانستان" باد:

چنان که در بُحُوث سلسله "مشکلات املائی دری زبانان" به تفصیل آورده ام، در زبان عربی کوچکترین کلمه، کلمه سه حرفی میباشد – همانا "ثلاثی مجرد"؛ و آن از سیاق کلماتی ست که فقط از سه حرف و بدون تداخل حروف اضافی ساخته شده باشد. مثل "کلب و ذهب و ضرب و حدس و ضمّ(ضمم) و شدّ(شدد) و غیرهم". در آن بحثها دیدیم، که اعراب از همین کلمات و خصوصاً از مصادر ثلاثی مجرد، با اضافه کردن اضافات – خواه حروف صامت باشند و یا مصوت – مصادری میسازند، که "ثلاثی مزید فیه" یا "ثلاثی مزید" نامیده میشود؛ چنان که از "أدب" مصدر باب تفعیل "تأدیب" را ساخته اند و اسم مفعول آن "مُؤدَّب" است. یا از مصدر ثلاثی مجرد "نکر" مصدر "تذکیر" را درست کرده اند که اسم مفعولش "مُذکَر" است. یا از مصدر ثلاثی مجرد "فعل" مصادر و ترکیبات بی شماری را ساخته اند؛ از قبیل:

^۱ – نوعی از گدیوران را که اطفال بالا میکنند، "ماهیگک" مینامیدیم، چون شکلش شباهت به ماهی داشت. و نوعی خاص "ماهیگک" که دنب دراز داشت و در هوا ایستاده شده و به مانند پاندول ساعت این طرف و آن طرف به حرکت می افتاد، "ماهیگک دِگدِگی" مینامیدیم، چون این طرف و آن طرف دِگ دِگ کرده میرفت.

- فاعل، مفعول، مجرد و مزید و جمعهای سالم و مُکسّر و کثرت و قِلت آنها
- مَفْعَل - مَفْعِل (ظرف زمان و مکان)،
- مِفْعَل - مِفْعَلَه - مِفْعَال (اسم آله)
- أَفْعَل - فُعْلَا ... (اسم تفضیل مذکر و مؤنث)
- فَعِيل، فُعُول، فَعَّال، فاعول، فَعَّالَه، فَعَّل، فَعَّل، فَعِيل، افعال، فَعْلَاء و... (صفات مشبیه و صیغه های مبالغه)
- فَعْل، فُعْل، فِعَال، فِعْلَه، أَفْعِلَه، أَفْعُل، فُعْلَاء، فَعْلَه، فَعُول، فُعُول، أَفْعَال، اوزان جمع کسیر
- اِفعال، تَفْعیل، تَفْعَل، تفاعل، مفاعله، افعال، استفعال، و ... ابواب ثلاثی مزید
- فَعْلَه، تَفْعَل، افعال، افعلال، افعیعال، ... ابواب رباعی مزید
- مفاعیلن، فَعُولن، فاعلاتن، فاعلان، مفعولن، فَعُولن، مفعولن، از ارکان اوزان عروضی و دهها مثال دیگر.

چنان که خواننده ارجمند ازین شرح اجمالی متوجه گردیده است، در زبان عربی بیشترین کلمات از ریشه ثلاثی مجرد "فعل" ساخته شده اند - همین کلمه سه حرفی متشکل از "ف + ع + ل" از نظر من همین ریشه و اشتقاق آن اساس صرف عربی و اوزان مختلف را تشکیل میدهند. میبینم که از اصل موضوع فرسنگها فاصله گرفتیم و برویم به سوی مطلب اصلی و باد و باران و آبشار نیاگارا؛ مگر قبل از آن برویم سر موضوع "تمرکز و متمرکز":

در زبان عربی اشتقاق همه و بدون استثناء از ریشه مجرد هر "فعل" ساخته میشوند. کلمه سه حرفی "رکز" به معنای "نشستن تیر بر زمین"، مصدری ست، که از آن اسم ظرف (زمان و مکان) "مرکز" ساخته شده است. پس "مرکز" اصلاً در معنای "مکان و زمان نشستن تیر بر زمین" است، که بعداً به مرور زمان حالت مدلول امروزی را به خود گرفته است. در زبان برخلاف معمول صرف و قانون صرفی عربی همین اسم ظرف "مرکز" را به حیث "ریشه" گرفته و از آن به حساب باب "تفعلل"، کلمه "تمرکز" را ایجاد کرده و اسم فاعلش را که "متمرکز" باشد، نیز وسیعاً به کار میبرند. از همین سبب کلمات غلط "تمرکز" و "متمرکز" در کتب معتبر تحلیلی لغات فارسی و دری و در هیچ کتاب لغت عربی سراغ شده نمیتوانند. اعراب از ریشه مجرد "رکز" مصادر متعدی از قبیل "ترکیز" و "ارتکاز" را ساخته و تنها همین دو را به حیث مصادر مزید فیه ریشه "رکز" استعمال مینمایند. متأسفانه که نه "ترکیز" و نه "ارتکاز" در زبان فارسی و دری راه نیافته اند و ولو که درست و اصولی هم میباشند، تاکنون از آنها استفاده نمیکنیم و همان غلط مشهور خود "تمرکز و متمرکز" را دودسته محکم گرفته ایم. اما "تمرکز و متمرکز" آن قدر در زبان ما - و بالخاصه در ادبیات تحریری و مطبوع و ادبی ما - رسوخ یافته اند، که غلط دانستن آنها خود و به ذات خود غلط است!!!

خواننده ارجمند حتماً متوجه پراکنده گوئی و سراسیمه پردازی درین مقاله گشته است، که طی آن اصل مطلب گم و به صورت "ضمنی" آمده و فرعیاتی از جنس لغت و مغت و صرف و مرف، بر مسند اصلی نشسته است. اما "آمده ره ردی نیس!!!" گفته اند، و آزادی قلم مگم کدام شاخ و دم داره؟؟؟ و سرانجام میروم به اصل داستان:

روز نهم جون ۲۰۱۱ است و هوای برلین خیلی گرم، پرتفت، نابسامان و متغرغر: یک پلک افتو پل میکند و باز ابر می آید و باد و باران توأم با الماسک و بابه غرغری در چنین روزی هوای هواخوری و بایسیکل سواری به سر زد. در وقفه بین دو باران و با استفاده

از لحظات گرم آفتابی، که شعاع آفتاب شسته و پاکیزه میتابد، سوار بایسیکل گشته و در مسیری به راه افتادم. من اگر در بسا کارها شاید بی قانون عمل کنم، در هنگام سواری بایسیکل مگر جداً پیرو قاعده و قانونم. خوش خوشان و سر به هوا و دل به تماشا روان بودم و مانند همیشه در چرت و خیال. سرکها نیمه تر است و نیمه خشک، مسیر بایسیکل مگر خشک خشک؛ و میتوان بی خیال و بیدریغ راند. در حالی که از منظره زیبای ابرهای تیزگذر و تندگام و آفتابگیر لذت میبرم و از تیرهای طلائی مهر درخشان که چشم را پیهم رُخش میدهند، که یکی و یکبار آبی گرم بر حواس سردم نازل گشت. موتوری برزنگی مانند با سرعتی سرسام آور از کنار جاده گذشت و ارابه های دبنگ آن آبی را که در کنار سرک جمع شده بود، جپله ای داد عظیم و همه را بر سرم ریخت. فکر کردم که زیر آبشار نیاگارا ایستاده ام و یا تمام آب بند کجکی را کسی بر سر و رویم پاشیده. در حالی کاملاً شبت و پت و آوچکان شده بودم، در صدد انتقام برادم تا مگر موتورولا در گیرم افتد، اما موتر چکله با همان سرعتی که از کنار ما گذشته بود، ناپدید گشت؛ و من ماندم و سر و روی و لباس تر و گل آلودم.

دور خوردم و لوله و لوپان به طرف خانه و در حالی که از سر و رویم آب پرگل میچکید رسیدم به سرمنزل مقصود و همان کنج کلبه ویرانه.

در دل گفتم که داستان را باید روی کاغذ بیارم و عنوانش هم فی الفور بر زبان گل کرد:

الامان از آبشار نیاگارا!!!

در ارتباط با کلمات "دَلاک" و "عَطَّار" که درین مقال آمده است، لنک یک کانفرانس ویدیوئی را می اندازم، که دیدن و شنیدنش به خاطر رولی که این دو قشر در طب یونانی وطن ما داشته اند، واقعاً جالب است. درین ویدئو داکتر صاحب "کمال سیّد" - یکی از استادان سابق، خوشنام و برازنده پوهنخی طب پوهنتون کابل - سخن میراند و چه زیبا و به چه دری زیبا سخن میراند، که قابل شنیدن است. در نظر دارم، که در مورد این کانفرانس جالب جناب داکتر "کمال سیّد"، مقاله مستقلی تقدیم نمایم و متن سخنرانی را از بعض نگاهها بشگافم.

و اینک آن لنک:

<https://www.youtube.com/watch?v=vTTGIDRJKEo&feature=share>

(خلیل الله معروفی - همبورگ، چارم جولای ۲۰۱۵)